

ملک الشعراى بارگاه نظام دکن: شیخ غلام قادر گرامى

♦ دکتر محمد محسن

وزیران و امیران خانواده آصفیه مانند خانواده برامکه در پروراندن نهال علم و ادب و فرهنگ و هنر سعی و تلاش نمودند. علاوه بر چندو لال و شمس الامرا فخرالدین خان، نواب سالار جنگ اول، شمس الامرا بشیرالدوله بهادر، سر آسمان جاه و سر وقار الامرا نه تنها از اقصای هند بلکه از خارج هند مشاهیر مسلمان و ماهران علوم و هنر را در بلده حیدرآباد یکجا نمودند. بالاخص نواب سالار جنگ مشاهیر با کمال هند را به حیدرآباد دعوت نموده و در سرپرستی ایشان هیچ تساهل نکرد.

همه این ستارگان که فلک هند از وجود آنان منور و تابنده بود، باعث رونق مجلس حیدرآباد شدند. به کاوش سرورالملک، محسن الملک، وقارالملک، عمادالملک (سید حسن بلگرامی)، دپتی نذیر احمد، علی حیدر نظم طباطبایی و سید علی شوشتری مدرسه دارالعلوم تأسیس شد و افراد زیادی از آن فیضیاب شده زندگی خود را برای اقبال و شهره حیدرآباد وقف نمودند.

در میان سلاطین دکن آصف‌جاه اول شاکر تخلص می‌کرد و دیوان و کلیاتش به زیور طباعت آراسته شده است از جانشین وی ناصر جنگ شهید نیز دیوان فارسی یادگار مانده است. آخرین تاجدار مملکت آصفیه میر عثمان علی خان^۱ آصف‌جاه سابع

♦ رئیس بازنشسته بخش فارسی دانشکده دختران، رامپور.

۱. دیوان عثمان: مطبع عثمان ترست، ۱۹۷۴ به نقل از مملکت آصفیه، جلد اول، ص ۸۳-۴۸۲.

نیز شاعر شهیر فارسی بود که کلامش به کلام شاعران ایرانی چشمک می‌زند. نمونه کلام وی. نعت:

ز اینجا، گوهر اینجا، حشمت اینجا، افتخار اینجا	بند بر پای احمد سر که یابی صد وقار اینجا
من اینجا، زندگی اینجا، اجل اینجا، مزار اینجا	به طیبه چون در آیم با هزاران شوق برخوانم
گل اینجا، لاله اینجا، سنبل اینجا، نو بهار اینجا	ز داغ عشق سرور سینه گلزار جنان دارم
خم اینجا، جام می اینجا، سرور اینجا، خمار اینجا	زهی مستی که باشد در خیال ساقی کوثر
سر اینجا، سجده اینجا، بندگی اینجا، قرار اینجا	نباشد جای من جز آستان مصطفی عثمان

*

مازاغ گفت ایزد آن چشم حق‌نما را	قوسین چون نگویم ابروی مصطفی را
وز حبّ مصطفایی دریافتم خدا را	از طاعت الهی دیدم جمال احمد
دارم یقین که یابد آن دُر بی بها را	هر کس غوطه‌زن شد در قلزم محبت
شاهها اگر نوازی درویش بی‌نوا را	از مجمع کرامت از فیض توجه دور است
در بحر حق فنا شو یابی در بقا را	گر آبرو تو خواهی ای دل به صدق نیت
گر آستانه بوسی گردد نصیب ما را	جان را فدا نمایم بر روضه مقدس
گیرید ساغر می یا ایها السّکارا	دریای فیض ساقی مژده دهند به مستان
روشن کن از تجلی کاشانه گدا را	ای خسرو حسینان ای شاه نازنینان
بر حال زار عثمان چشم کرم خدا را ^۲	ای تاج کج کلاهان سلطان دین پناهان

تعداد شاعران فارسی مملکت حیدرآباد از احاطه شمار و قطار بیرون است. به طور نمونه اسامی چند تن از ایشان در اینجا ثبت و ضبط می‌شود. غلام علی آزاد بلگرامی، گردهاری پرشاد باقی، ترک علیشاه ترک جلال‌الدین توفیق، رای بجولال تمکین، محی‌الدین خاطر، حبیب علی ذکا، غلام محی‌الدین رونق، غلام محمد شوق، ضامن کنتوری، نواب ضیاء یار جنگ، محمد حسن رونق فانی، قوت جنگ فیاض، عبدالله خان کامل، غلام قادر گرامی، نوازش علی لمعه، مسعود علی فحوی، عبدالحی وصف و حکیم وزیر علی هوش و غیر ازینها شایان ذکراند.

۱. نعت عثمان، ص ۴۸۷، به نقل از مملکت آصفیه، جلد اول.

۲. همان.

دوش بدوش شاعران مسلمان، شاعران هندو هم در پرورش شعر و سخن فارسی خدمات شایانی انجام دادند که نمی‌توان از آنها چشم پوشی کرد. به طور مثال گورسرن بلی آزاد، راجه رامیشور راؤ اصغر، دکتر آر. آر. سکسینه الهام، لاله مکندللال جوهری، گرداری لال محبوب، نوازونت باقی، رای بجولال تمکین، بالاجی ترمبک نات ذره، بهاری لال رمز چتولال زیب، مهاراجه کشن پرشاد شاد، راجه چند لال شادان، مهتاب رای مهتاب، سورج بان میکش، رای هیرالال نشاط و غیر از اینها.

در زمانه بعد عبدالجبار خان آصفی و امیر مینایی و داغ دهلوی و علامه شبلی نعمانی هم سبب رونق‌افزایی مجلس شعر و ادب حیدرآباد شدند.

در این مقاله فقط زندگی و آثار شیخ غلام قادر گرامی را اجمالاً بررسی می‌نمایم. اسمش غلام قادر است و مطابق تذکره^۱ شعراى پنجاب در سال ۱۸۵۶ میلادی در شهر جالندر پنجاب بروز پنجشنبه به وقت چهار صبح متولد شد.

پدر وی شیخ سکندر بخش از ککی برادری و شخص صوفی منش و متوسط حال بود. خانواده گرامی تا سال ۱۹۴۷ میلادی (سال استقلال هند) در حویلی کهنه لال بازار جالندر سکونت پذیر بود. گرامی در واقع اسم با مسمی بود و به غوث اعظم شیخ عبدالقادر جیلانی عقیدت و ارادت بسیار داشت و به آن افتخار می‌نمود چنانکه خود می‌گوید:

غلام قادرم فرخنده نامم گرامی غوث اعظم را غلامم^۲

خلیفه ابراهیم، معلم گرامی، صاحب علم ظاهر و باطن بود و نگاه دوررس وی جوهر گرامی را شناخت و او را به لقب ملک‌الشعرا سرفراز کرد. دکتر جهانگیر خان در ماهنامه هلال^۳ کراچی می‌نویسد که خلیفه ابراهیم از اولیاءالله و اهل راز بوده و گرامی را که هشت سال بیشتر عمر نداشت، ملک‌الشعرا خطاب کرده است مثل اینکه وی در همان ابتدای کار انتهای مقام گرامی را مشاهده می‌کرد. گرامی از خلیفه نامبرده تا سالها سال تحصیلات عربی و فارسی و تاثیرات تصوف احراز نمود و نتیجتاً به منزل مقصود

۱. کلیات گرامی، ص ۱۱، مطبع پکچرز، لاهور پاکستان، ۱۹۷۶.

۲. کلیات گرامی، باب اول، ص ۱۲.

۳. هلال کراچی ۱۹۵۸ به نقل از کلیات گرامی، باب اول، ص ۱۶.

خود رسید. گرامی به شهرهای متعدد مسافرت نمود مانند امرتسر، کیورتله، لدهیانه، مالیرکوتله، رام پور، پتیاله، حیدرآباد و غیره.

وی در رامپور با داغ دهلوی، امیر مینایی و شاعران دیگر آشنا شد و در شب‌های شعر شرکت نمود. اهل نظر از کلام فارسی گرامی مبهوت ماندند و داغ به نگاه کدورت دیدن آغاز کرد و این کدورت در دل داغ تا حیدرآباد باقی ماند، لهذا گرامی از رامپور رخت سفر بسته به پتیالا رسید. نخست وزیر پتیالا از او استقبال کرد. خلیفه که معلم وی بود از روانی طبع و برجستگی ابیات وی در شگفت ماند و اعتراف کمال نموده گفت: گرامی! در پنجاب یا هند کسی نیست که از تو تجلیل کند لذا رخت سفر برای دکن ببند. خلیفه یک معرفی‌نامه به نام ریزیدنت بهادر نوشت و به او داد. گرامی اول از همه بر آستانه داتا گنج بخش هجویری در لاهور رسید. از آستانه داتا یک دستار به وی مرحمت شد و ارشاد به رفتن دکن شد. در راه این داعیه در باطن وی پدید آمد که چرا بر آستانه سلطان‌الهند خواجه معین‌الدین چشتی اجمیری نروم و لذا وی بر آن آستانه رسیده عقیدت خود را به زبان شعر تقدیم نمود:

راه فردا می‌زند امروز من ای وای من غوطه در گراب امروزم خورد فردای من
حسرت اندر حسرتم امروز و فردایم می‌پرس می‌تراود خون امروز از رگ فردای من^۱

او از آن بارگاه هم تحفه‌ای یافت و اشاره به مسافرت دکن شد. به این صورت گرامی به حیدرآباد رسید. وی بعد از ادای نماز جمعه کنار رود موسی نشسته ابیاتی چند از پیر وارث علی شاه را زمزمه می‌کرد. از حسن اتفاق در همان وقت مرکب محبوب علی خان نظام دکن از آن طرف گذشت. میر محبوب از نغمگی و شیرینی کلام و آواز دردانگیز و اثر خیر وی بسیار محظوظ و متأثر شده، از مرکب فرود آمد و استفسار نمود که این مغنی شهیر کیست؟ معلوم شد که اهل پنجاب و نووارد و یک فاضل اجل است که در بارگاه ریزیدنت بهادر ساکن است. آخر کار به توسط ریزیدنت و به دعوت میر موصوف به بارگاه محبوبی رسید و قصیده‌ای غرا در مدح میر محبوب علی خان نذر کرد که حضار از آن در شگفت ماندند و آن را بسیار ستودند. گرامی

۱. کلیات گرامی، باب اول، ص ۳۱.

به استدعای تاجدار دکن به جای خالی آنجهانی آقای قد بلگرامی منصوب شد و بعدها به خطاب ملک‌الشعرا مشرف شد. به این صورت پیشگویی معلمش خلیفه ابراهیم به درجه حقیقت رسید. سنجر ایرانی، شاعر پخته کار، هم به عظمت کلام گرامی اعتراف نموده است. در مشاعره جشن عید^۱ سنجر بعد از استماع قصیده گرامی گفت در بارگاهی که معجزکلامی مانند گرامی باشد، مرا چه اهمیت؟

شاگردان گرامی

در شهر هوشیارپور عزیزالدین عظامی و در شهر جالندر حفیظ جالندری از شاگردان خاص وی بودند. عبدالمجید سالک و غلام رسول مهر هم از وی استفاده و مشاورت سخن می‌نمودند. گرامی درباره تلمیذ رشید خود (حفیظ جالندری) این طور نغمه‌سنج است:

فصاحت‌مجسم بلاغت‌مصور کلام حفیظ است الله اکبر
معانی دل‌ویز و الفاظ دلکش کلام حفیظ است یا سلک گوهر
گرامی سحر گفت سالک به گوشم زبان حفیظ است یا موج کوثر^۲

آغا محمد کاظم شیرازی بر وفات پرمال گرامی چنین اظهار عقیدت می‌کند:
”فقدان عظیم و سخته تقیم که تازه در عالم سخنوری و نظم‌پروری روی داده همانا فوت پرمال مبرور خلدآشیان ملک‌الشعرا شیخ غلام قادر گرامی می‌باشد که به تاریخ ۳۰ ماه مه سال ۱۹۲۷ م. این دارفانی را بدرود گفته به دار جاودانی شتافت. الحق شاعری بود دقیق‌النظر و عمیق‌الفکر، الفاظش همه شیرین و کلامش تمام نمکین، گو از فوت این وجود محترم آفتاب شاعری در افق عجم افول افتاده و شاید تا مدتی هم مادر دهر همچو شاعری را نزاید. اگر چه هندی‌الاصل بود ولی شنیده نشده که هیچ‌گاه در نظم اردو قلم فرسایی کرده باشد. میلان و افری در گفتن شعر فارسی داشت. اگر کسی بی نظر دقت کلامش را بنگرد خواهد دید که همه بو و خوی ایرانیت دارد و مثل کلام اهل زبان می‌نماید

۱. کلیات گرامی، باب اول، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۵۳.

گو هیچ وقت به خاک ایران پا ننهاده اما عاشق زار زبان فارسی بود^۱.
 غلام قادر گرامی در انواع ادبی مختلف مانند قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، رباعی و غیره طبع آزمایی کرده است ولی بیشتر دیوانش مشتمل بر قصاید در مدح دکن، شاه دکن و امیران دکن است. چند قصیده غرا در منقبت مولای کاینات حضرت علی^(ع) هم هست که از آن اخلاص و عقیده وی به آن ذات عالی مقام مترشح است. مثنویاتش با وصف قدرت کلام نامکمل است. رباعیات وی نیز قابل توجه است و عظمت آن از این قول وی به پایه ثبوت می‌رسد که شاعر چون پیر شود به جانب رباعی رخ می‌نماید که این مجسمه عناصر اربعه در مصرع آخر پیام شاعر را به تمام و کمال می‌گنجانند. بیشتر رباعیات گرامی محدود به بیان واردات قبلی و مسائل تصوف است ولی در آن همه لوازم رباعی‌گویی موجود است. به هر حال رباعیاتش دارای اهمیتی خاص است. بنده فقط عظمت و اهمیت تاریخی، علمی و ثقافتی کلامش را اینجا با شواهدی از ابیاتش توضیح می‌دهد.

گرامی در یک مثنوی به عنوان «اندرزی چند که شاهان را به کار آید» در پرده میر محبوب علیخان را می‌ستاید و اندرز حکیمانه می‌دهد:

مخور باده ای شاه گیتی‌فروز	بپرهیز از این آتش عقل سوز
تو شیری، مکن بر خود آهو دلیر	مبادا که آهو کند صید شیر
تو شاهنشهی عشق و مستی چرا	تو ظل الهی بت‌پرستی چرا
خداوند گر بنده بنده شد	که حاکم زمین بوس محکوم شد
شکار افگنی هست شاهانه کار	نه چندان که گردی شکار شکار
مخوان سقله را بر سر خوان دلیر	نگردند هم کاسه روباه و شیر ^۲

این اندرزها برای شاه جوان‌سال بسیار سودمند و بر عظمت تجربیات شاعر دال است. او در یک مثنوی دیگر شاه نظام را چنین صادقانه می‌ستاید:

آن شاه آفتاب کلاه	که زد از قدر خیمه بر سر ماه
خاک پایش شفای بیماران	عفو منت کش گنهکاران

۱. کلیات گرامی، باب هفتم.

۲. همان، ص ۲۴۰.

شاه ما خود به التفات تمام می دهد کار سلطنت انجام
 قلم هر کجا که گشت علم سر بدخواه شاه کرد قلم^۱
 گرامی در یک مثنوی در مدح وزیر میر لایق علیخان چنین گفته است:
 نبینم دیگر چاره رفع غم به جز لطف دستور گردون چشم
 شناسنده قدر اهل سخن وزیر شهنشاه ملک دکن
 به آن پایگه چرخ فیروزه رنگ زمین بوس نواب سالار جنگ
 چو جودش کند بر زبانم گذار زبانم شود گوهر شاهوار^۲
 در یک مثنوی کوتاه گرامی میر صاحب علی، وکیل دکن، را چنین توصیف و
 تجلیل می نماید:

غلام قادرم فرخنده نامم گرامی غوث اعظم را غلامم
 مصاحب گفت در گوش دل من نیاز غوث اعظم حاصل من
 گرامی در یک مثنوی قطب ملک دکن را مبارک و باعث نصیب اعلى می شمارد:
 حیدرآباد را از خاک قدم کرده غیرت فروش باغ ارم
 دیده بر پایش یک جهان مالد سرزمین دکن به خود بالد
 کیست آن عارف از فقر آگاه قطب ملک دکن محمد شاه^۳
 وی در یک مثنوی شهر پنجاب را با همه خصوصیات و خوبیهایش مدح می نماید
 که شامل سی و سه بیت است:

من و دلگرمی آه جگر تاب من و سر جوش حسن آباد پنجاب
 بر آمد حرف پنجاب از زبانم زبان شد موج کوثر در دهانم
 به جای لاله اش لیلی دمیده به جای بید، مجنون سرکشیده
 فرو گسترده در هر گوشه دامی قیامت قامتی محشر خرامی
 ز رخسار بتان گر خوی چکیده گل خورشید از خاکش دمیده
 بهار خلد از خاکش نسیمی دل هر ذره اش چشم کلیمی
 نظرها گرم رقص بسمل اینجا نیاز اینجا و ناز اینجا و دل اینجا

۱. کلیات گرامی، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۲۷۰.

سر راهم دچارم شد نگاری گل اندر گل بهار اندر بهاری^۱
 در یک مثنوی دیگر گرامی در ضمن مدح فصیح‌الملک داغ دهلوی، تصویر واقعی
 شخصیت و کلام داغ را در صفحه قرطاس کشیده است:

فصاحت خنده صبح خیالش بلاغت نغمه مرغ کمالش
 بلندی از دماغش بهره برده نزاکت با خیالش شیر خورده
 بهارستان صبح زندگانی ادا فهم رموز نکته‌دانی
 اگر پرپر زند فکر بلندش رسد مرغ معانی در کمندش^۲

در یک مثنوی دیگر از سه شاعر شهیر بارگاه نظام (محبوب علی خان) نام برده
 شده است:

یعنی آن هر سه خانه‌زاد نظام کاظم و پرووش، دلاور نام
 سفینه گوشان بارگاه شهی مجرمان گناه بی‌گنهی
 از قفس در رسیده‌اند به باغ هر سه را باده طرب به ایاغ
 کرده طی آن سه در بلا رفته ره یک ساله را به یک هفته
 حیدرآباد آمدند از دور شکرگویان خسرو و دستور

گرامی در یک مثنوی در قالب رقعۀ منظوم به رفیق حسن چودهری غلام رسول
 اندرزی چند در منع شکار داده است:

نقش اخلاص در ضمیر من است ذوق اسلام در خمیر من است
 صید صیاد را به قید آمد بی‌زبانی زبان صید آمد
 گریه سر کرد گفت ای صیاد زار نالید گفت ای استاد
 رحم کن رحم تا نوازندت عجز کن عجز بر فرازندت^۳

وی در یک مثنوی دیگر، نواب سرور جنگ سرورالملک بهادر را مدح نموده
 بی‌باکانه نظام را نصیحت می‌کند:

ترا از مشیران روشن ضمیر به از سرورالملک ناید مشیر
 ازین بهتر ای شاه گردون سریر نیابی خردمند و حاذق مشیر

۱. کلیات گرامی، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۸۱.

۳. همان، ص ۲۸۴.

ازین نسبت ای غیرت کیقباد ارسطو و اسکندر آمد بیاد
گرامی که یکتا سخن گستر است تو گویی مگر سعدی دیگر است^۱
گرامی در یک مثنوی دیگر میر ریاضت علی را به حیث شاعر پخته‌کار می‌ستاید و
دسترس وی بر انواع شعر را مبرهن می‌سازد.

کند گر در غزل گوهر فشانی فغان‌ها سردهد روح فغانی
به میدان قصاید چون درآید گره از خاطر عرفی گشاید
چنان در خوشنویسی دسترس یافت که میر پنجه کش را پنجه برتافت
چنان شد در رباعی پرتوافکن که در چشم عمر بشکست سوزن
ربود آن معنی آرای نیکویی ز هانتف گوئی در تاریخ گویی
چنان تمثیل را داده رواجی که از فکر غنی گردد خراجی^۲

وی در این ضمن نقاشی ممدوح را هم به خوبی وصف نموده است:
اگر بهزاد نقشش را ببیند چو نقش پا به خون دل نشیند
اگر بر گل کشد تصویر بلبل زند آتش به جان بلبل و گل
ز هر علمی که خوانی یاد دارد ز هر فنی که دانی یاد دارد
گرامی در یک مثنوی دیگر در تعریف دکن رطب‌اللسان است که از حیث تاریخی
بسیار اهمیت دارد:

قلم کز اوج معنی عرش سود است ز حرف مکه مسجد در سجود است
گرامی از گداز دل وضو کن به خاک مکه مسجد سر فرو کن
اگر از منبرش حرفی بخوانم شود خود منبر معنی زبانم
به خاکش سر فرو آور ز اخلاص قدم درنه به خلوت خانه خاص
سر مینار کز سدره دلیل است همانا آشیان جبرائیل است
کیوتر در هوایش کی زند پر فرشته بر سر بامش کیوتر^۳

یک مثنوی گرامی در منقبت حضرت امیر علی^(ع) است:

۱. کلیات گرامی، ص ۸۷-۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. همان، ص ۲۹۳.

بیا ساقی ز می بکشا در دل به دستم کلید خیبر دل
 زبان را ز آب کوثر شست و شو ده بهشت مدح شه را رنگ و بو ده
 علی آن معنی الله اکبر که معراجش بود دوش پیمبر
 ازو شرع مبین را رنگ و بوی بهشت دین حق را آبروی
 که دارد این تقرب غیر حیدر که خواندش لحمک لحمی پیمبر
 ز می ذات تو اصل مظهر آمد ز درجت یازده گوهر برآمد
 حسین آن ماهی در خون فتاده که سر زیر سر خنجر نهاده
 سر خود بر سر خاک نجف نه قد تسلیم خم کن جان به کف نه^۱

یک قصیده گرامی بسیار مشهور است و اهمیت تاریخی دارد. باری در خاک پنجاب طاعون رو نمود. این منقبت خاصیت اسم اعظم دارد و بالغ نظران می‌گویند که منقبتی است دلاویز و دلنشین. ابیاتی چند ملاحظه شود:

زمین یا بوتراش آسمانش یا علی خواند مسیح و خضر را این اسم اعظم بر زبانستی
 چه در صورت چه در معنی وصی احمد مرسل به انداز وفا کامل عیار امتحانستی
 شهادت با امانت خفته در یک پیرهن اینجا مسلمانان امامت را شهادت توامانستی
 علی اللهم، رمز علی از من چه می‌پرسی علی در هر مکانستی علی در لامکانستی
 علی اول علی آخر علی ظاهر علی باطن نهان اندر عیانستی عیان اندر نهانستی
 ز راز سر به مهر ای بی خبر پای پرده برگیرم عیان اندر نهانستی نهان اندر عیانستی
 علی گویم علی جویم علی خوانم علی خواهم علی در گیرودار روز محشر قهرمانستی
 بر آن بودم که از سر کرده پا راه نجف گیرم برهنم مشربم زنجیر پا هندوستانستی^۲

یک قصیده غرای دیگر گرامی در منقبت حضرت علی^ع هم قابل تذکر است:

چه می‌دانی که اهم از چه راهی بر فلک دارد اسیر بوسه خاک مزار بوتراستی
 علی آن کعبه اش مولد علی آن مسجدش مشهد علی اللهیان دانند کین نکته کتابستی
 علی و مصطفی هر دو به نسبت موسی و هارون سپردند ولایت کان نبوت را جوابستی
 علی بیدار و احمد سر به زانویش به خواب آمد تعالی الله چه بیداری تعالی الله چه خوابستی
 علی بر جای پیغمبر بنشست جا دارد که گل را جانشین بی‌فصل در معنی گلابستی

۱. کلیات گرامی، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۲۹۵.

اگر منکر بگوید بنده را چون خدا خوانی علی را یا علی خوانم جواب لا جوابستی^۱
 یک غزل گرامی هم در منقبت حضرت علی^ع است. این غزل بسیار شیرین اثرانگیز
 و عالمانه است. از ابیات زیر لذت ببرید:

بر لب علی ست بر لب دل حرف یا علی ست تکفیر می کنند که گویم خدا علی ست
 قرآن ناطق است علی «لو کشف» گواه لذت شناس مایده هل اتی علی ست
 نام خداست نام علی وه چه مظهرست خیبر شکن وصی نبی مرتضی علی ست
 پیداست داد خلق دهد شاه یا وزیر یعنی شفیع حشر نبی هست یا علی ست
 دیدیم شب گرامی مرحوم را به خواب رحمت به جان او که به تسبیح یا علی ست^۲
 یک قصیده گرامی در مدح سلطان میرمحبوب علی خان و به تتبع عرفی شیرازی
 است. این قصیده ما را به یاد قصیده عرفی می اندازد:

ای شان دگر طرز کف تو تیغ و قلم را وی رتبه نواز گهت فضل و کرم را
 شاه دکن آن فارس میدان شجاعت کز هیبت او لرزه فتد شیر اجم را
 آراید اگر بزم اثر ساقی لطفش لبریز می سمع کند گوش اصم را
 در عهد ستم سوز تو ای کشور انصاف گرگان بسر تخت نشانند غنم را...
 جزو بدنم شد به ثنا گستری تو از من نتوان کرد جدا لوح و قلم را
 بنگر که ز تحریک ملک مادر گیتی پرورده در آغوش دلم بچه غم را
 اکنون به درت آمده ام با قدم شوق بر سر زده ام پا هوس طعم نعم را
 در عهد تو با عدل و ستم معرکه زد جوش بپریده شد آخر سر پرفتنه ستم را
 تا فضل و کرم مایه دریای کمال است تکمیل دهد گوهر تو فضل و کرم را^۳

یک غزل گرامی در مدح حضرت مهدی علی خان در کلیاتش موجود است که
 بیانگر عظمت و بزرگی مهدی علی خان محسن گرامی است:

ندارم ز اهرمن باکی و از دجال پروای گرامی حضرت مهدی علیخان کرده ام پیدا
 بخود بالد دماغ شاهد همت ز ممدوحم چه گوید فلک را محسن چنان گردید کم پیدا

۱. کلیات گرامی، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۳۱۱.

ز مداحیش ممدوحم ز شاگردیش استادم سگ کویش کند نسبت به آهوی حرم پیدا^۱
 از شعر آخر ظاهر می‌شود که گرامی معلم ممدوح هم بوده است. گرامی در یک
 قصیده نواب میر محبوب علی خان بهادر را چنین می‌ستاید:

محبوب کج کلاه قدم زد به صحن باغ تمهید پای بوس زمین آسمان گرفت
 بر تخت زرنگار شهنشاه نکته‌سنج این خدمت قدیم گرامی‌ست آن گرفت
 بر آستان فقر نظام است پاسبان ترک فلک که این همه تیر و کمان گرفت
 خان ختاست بر درش امروز چوبدار فغفور خویش را سگ این آستان گرفت
 شمس و نظام هر دو به معنی یکی بدان بگرفت این زمین و دگر آسمان گرفت^۲
 گرامی در خیر مقدم اعلیحضرت محبوب علیخان به مناسبت باز آمدن از سفر
 کلکته به دکن چنین می‌سراید:

بر اوج چرخ بخند ای دکن که شاه رسید در آب رقص طرب ای فلک که ماه رسید
 زمانه گفت فلک را چیست رقص نشاط ستاره گفت که آصف به تختگاه رسید
 هزار شکر ز کلکته در دکن امروز ستاره مرتبه شاه جهان پناه رسید...
 ز علم و فضل شهنشاه نکته‌رس می‌رس که نکته نکته به آگاهی گواه رسید
 ز دلفریبی مضمون نظم و نثر نظام به گوش چرخ فلک شور واه واه رسید^۳

از بیت آخر ثابت می‌شود که نواب محبوب علیخان شاعر و ادیب ماهری بود.

علاوه بر قصاید متذکره، قصاید و رباعیات و قطعات متعدد در مدح نواب محبوب
 علیخان و اعلیحضرت عثمان علیخان نواب سابع خانواده آصفی و بسیاری از اشخاص
 حیدرآباد و پنجاب در کلیات گرامی موجود است که از لحاظ اهمیت تاریخی، ثقافتی و
 علمی از آنها چشم‌پوشی نمی‌توان کرد ولی بررسی آن مقاله تفصیلی می‌طلبد که اینجا
 گنجایش آن نیست.

۱. کلیات گرامی، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۴.

۳. همان، ص ۳۱۵.

منابع

۱. کلیات گرامی، تدوین و تصحیح عبداللطیف، دکتر، پیکچرز لیمیتد، لاهور، سپتامبر ۱۹۷۶ م.
۲. مملکت آصفیه، جلد اول، محمد عبدالحی، دکتر، اداره مجبان دکن، کراچی، دسامبر ۱۹۷۸ م.
۳. دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند جزوه اول، تهران ۱۳۸۰ ش
۴. مشاهدات هوش بلگرامی، هوش بلگرامی، مکتبه دارالکتاب لاهور، ۹۵۰ م.
۵. مرقع سخن، جلد اول سید محی الدین قادری زور، دکتر، اعظم استیم پریس، حیدرآباد سال.
۶. تاریخ گلزار آصفیه، خواجه غلام حسین خان، مترجم محمد قمرالدین صابری، تخلیق کار پبلیشر، دهلی، ۲۰۰۸ م.